



نوع مقاله: پژوهشی  
دوره ۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۴  
دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۶ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۳

## امکان سنجی قائم‌مقامی خریدار نسبت به مطالبه زیان وارده به مبیع در زمان مالکیت بایع

✉ seyedalipakzadian2264@gmail.com

سیدعلی پاکزادیان

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران

حسین مختاری

استادیار گروه حقوق اسلامی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران

چکیده: یکی از مسائلی که در رویه قضایی پرونده‌های قابل توجهی را به خود اختصاص داده امکان یا عدم امکان قائم‌مقامی خاص خریدار نسبت به مطالبه زیان وارده به مبیع در زمان مالکیت بایع است. ادبیات حقوقی ما در این باره ساکت است و اختلاف‌نظرهایی میان حقوق‌دانان وجود دارد. این پژوهش که با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و مرور پژوهش‌های پیشین و به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، با بررسی یک پرونده قضایی درصدد بررسی امکان انتقال حق مطالبه غرامت به خریدار یا همان قائم‌مقامی خاص وی است. بر اساس نتیجه پژوهش، میان تلف کامل مبیع و تلف جزئی آن باید تفکیک کرد. در تلف کلی، قائم‌مقامی رخ نمی‌دهد؛ چراکه بیع نسبت به مال تلف شده صحیح نیست. در تلف جزئی نیز به جهت ماهیت حق مطالبه خسارت که یک حق قائم به شخص بوده نه حقی قائم به مال، همچنین مفاد قاعده اقدام که در صورت عالم بودن خریدار به زیان‌دیده بودن مبیع، وی به ضرر خویش اقدام نموده لذا وجهی برای مطالبه خسارت از سوی ایشان وجود نخواهد داشت و نیز با توجه به اصول حاکم بر مسئولیت مدنی، قائم‌مقامی خریدار رخ نخواهد داد؛ لذا خریدار حق مطالبه خسارت از عامل واردکننده زیان به مال را نخواهد داشت. واژگان کلیدی: قائم مقام خاص، انتقال حق غرامت، مسئولیت مدنی، مطالبه زیان

استناد: پاکزادیان، سیدعلی و مختاری، حسین. (۱۴۰۴). امکان‌سنجی قائم‌مقامی خریدار نسبت به مطالبه زیان وارده به مبیع در زمان مالکیت بایع. دوفصلنامه رویه قضایی، ۱ (۲)، ۴۷-۶۲.

<https://doi.org/10.22034/juris.2026.2081006.1055>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.



## مقدمه

قائم مقام کسی است که به طور مستقیم یا به وسیله نماینده خود در تراضی شرکت نداشته است ولی در نتیجه انتقال تمام یا قسمتی از دارایی یکی از دو طرف به او، جانشین طرف قرارداد و عهده دار و بهره مند از اجرای آن شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۷۹). فرض انتقال تمام دارایی در مورد وراثت قابل تصور است چه آنکه با فوت شخص تمام اجزای مثبت دارایی وی به ورثه او خواهد رسید و آنان قائم مقام عهده دار کلیه حقوق و تکالیفی که نسبت به آن اموال وجود داشته خواهند بود و اجزای منفی به ترکه تعلق گرفته و مادام که ورثه، ترکه را رد نکرده باشند، مدیر ترکه محسوب و وظیفه داشته دارایی منفی را از محل ترکه پرداخت نمایند. لذا ورثه نسبت به دیون مازاد بر ترکه مسئولیتی ندارند. همچنان که ماده ۲۶۷ قانون امور حسبی به این امر تصریح نموده است. اما در قائم مقام خاص تنها در محدوده مال منتقل شده حقوق و تکالیف راجع به آن مال به منتقل الیه انتقال خواهد یافت. برای مثال، اگر شخصی ملک خویش را در قالب عقد بیع به دیگری تملیک نماید، مشتری قائم مقام فروشنده نسبت به مبیع و عهده دار حقوق و تکالیف راجع به آن مال است. سؤالی که در اینجا مطرح می گردد این است که اگر به مال یا اموالی که به قائم مقام منتقل گردیده، پیش از انتقال، زبانی وارد شده باشد، منتقل الیه قائم مقام مالک در مطالبه خسارت خواهد شد یا خیر؟ به بیان دیگر، آیا قائم مقام می تواند خسارت وارده به اصیل را مطالبه نماید؟ به بیان فقهی تر، حق غرامت جزو حقوق قائم به شخص است یا قائم به عین مال؟ پاسخ به این پرسش ها در فرض قائم مقامی عام آسان است. چراکه به موجب مواد ۸۹۸ قانون مدنی و ماده ۲۶۷ قانون امور حسبی، پس از مرگ شخص، تمام اجزای مثبت دارایی وی به ورثه او منتقل خواهد شد؛ لذا تردیدی در این که حق مالی نظیر مطالبه خسارت منتقل می شود یا خیر وجود ندارد. زیرا محدوده قائم مقامی به اندازه کل ماترک خواهد بود. اما در قائم مقامی خاص این گونه نیست چراکه محدوده قائم مقامی محدود به مال مشخص و معینی است لذا این تردید شکل می گیرد که برخی از حقوق مالی نظیر حق مطالبه غرامت همراه مال منتقل خواهد شد یا خیر؟ نظام حقوقی ما بسیار اندک به این پرسش ها پرداخته است، حال آنکه این موضوعات، در رویه قضایی ما بسیار مطرح شده است. حقوق دانان و دادگاه ها نیز در این باره پاسخ های متفاوتی ارائه داده اند. عموماً دادگاه ها بر این باورند آنچه با بیع منتقل می شود خود مبیع و توابع آن هستند و حق مطالبه غرامت نه مبیع محسوب شده و نه توابع آن. فلذا خریدار قائم مقام فروشنده برای مطالبه زیان محسوب نمی گردد (برای نمونه بنگرید به: دادنامه شماره ۲۶۴ شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران مورخ ۱۳۸۳/۳/۸). اما برخی از حقوق دانان قائل به دیدگاه مخالف در این باره هستند (صالحی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۳۹). در مورد پرسش دوم نیز این تشتت آرا و نظرات وجود دارد. رویه اغلب دادگاه ها بر این است که با انتقال مال خسارت دیده ضرر

مالک جبران شده و حق مطالبه خسارت وجود ندارد؛ حال آنکه دیدگاه بسیاری از حقوق دانان در این باره برخلاف این است. به هر روی، در نوشتار پیش رو تلاش می‌گردد با تحلیل یک پرونده که درباره این موضوع شکل گرفته، پاسخ مناسبی به پرسش‌های یادشده داده شود. به همین خاطر ابتداءً رویدادهای پرونده بیان می‌گردد و مورد واکاوی و تحلیل قرار می‌گیرد (مبحث نخست) و سپس راه حل نگارندگان برای پرونده‌های مشابه ارائه می‌گردد (مبحث دوم).

### ۱. گزارش پرونده

ملکی در راستای طرح کمربندی ابهر - خرمدره در سال ۱۳۵۹ به تملک دولت در می‌آید، مالک بدون آنکه برای مطالبه خسارت طرح دعوا کند، در سال ۱۳۷۲ ملک مذکور را به شخص ثالثی می‌فروشد. خریدار هم علیه دولت اقامه دعوا کرده و ارزش روز ملک را مورد مطالبه قرار می‌دهد. پرونده به شعبه دوم دادگاه حقوقی ابهر ارجاع شده و به کلاس ۹۰۰۱۷۳ ثبت می‌گردد. شعبه مذکور نیز در تاریخ ۱۳۹۱/۴/۳۱ در دادنامه شماره ۵۴۷ چنین تصمیم‌گیری می‌نماید:

«در خصوص دعوی آقای م.ن. و ... به طرفیت اداره کل راه و ترابری استان زنجان به خواسته الزام خواندگان به پرداخت قیمت عادلانه روز اراضی تصرفی بدین شرح که وکیل خواهان‌ها اعلام نموده موکلین وی برابر سند رسمی مقدار از اراضی واقع در بخش سه زنجان را مالک هستند که خواننده اراضی مورد نزاع را بدون پرداخت وجهی تصرف نموده و حال وکیل خواهان‌ها قیمت عادلانه روز اراضی تصرفی را مطالبه می‌کند. دادگاه با اوراق و محتویات پرونده ملاحظه رونوشت مصدق سند رسمی مورخ شهریور ماه ۱۳۷۲ دفترخانه شماره سه زنجان که به موجب آن خواهان‌ها زمین مورد ادعا را در سال ۱۳۷۲ از فرخ کشاورزی خریداری نموده‌اند در حالی که زمان اجرای طرح کمربندی ابهر - خرمدره در سال ۱۳۵۹ شروع و تا سال ۱۳۶۴ ادامه داشته است. دادگاه با ملاحظه اصول دادرسی و قوانین موضوعه نظر به اینکه از جمله شرایط اساسی اقامه دعوا به موجب ماده دو ق.آ.د.م این است که طرح دعوا باید از ناحیه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان و برابر قانون صورت گرفته باشد. خواهان‌ها در زمان اجرای طرح کمربندی مالکیتی در اراضی مورد نزاع نداشته و ادعای وکیل خواهان‌ها نیز همان سند رسمی دفترخانه است که موکل وی در سال ۱۳۷۲ زمین مورد نزاع را خریداری نموده‌اند. پس تنها فرضی که باید بررسی شود این است که آیا خریداران زمین مورد نزاع را می‌توان قائم مقام مالک در سال‌های (۱۳۵۹-۱۳۶۴) دانست؟ آیا خریدار قائم مقام مالک می‌شود؟ قائم مقامی در اصطلاح حقوقی به دو نوع تقسیم می‌شود. قائم مقام خاص و قائم مقام عام در قائم مقامی عام که شامل وراثت می‌شود کلیه حقوق و تعهدات و دیون مالی مورث به وراثت منتقل می‌شود و در واقع ورثه ادامه دهنده شخصیت

مورث می‌شوند و چون کل دارایی متوفی به ورثه منتقل می‌شود، ورثه همان حقوق و تعهداتی را دارند که مورث داشت (البته در صورت قبول ترکه، ورثه نسبت به زائد از ترکه مسئول نیستند. ماده ۲۴۸ ق.ا.ح.). در قائم مقامی عام حقوق و دیون به طور کلی به قائم مقامان می‌رسد و آن‌ها می‌توانند به قائم مقامی مورث دعوای مسئولیت قراردادی و قهری اقامه نمایند. برای نمونه اگر زمین مورث در زمان حیات خودش غصب شده باشد وراثت می‌تواند دعوای خلع ید اقامه نمایند و یا اگر مورث قرارداد اجاره ای منعقد نموده باشد از مستأجر مال الاجاره را مطالبه نمایند؛ زیرا قائم مقام عام هستند و آثار قراردادهای مورث و حقوق عینی که مورث در مورد اموال خود داشت به آن‌ها منتقل می‌شود اما قائم مقام خاص برخلاف قائم مقام عام که مجموع دارایی شخص را دریافت می‌کند شخصی است که تنها یک یا چند مال یا حق مالی مالک به وی منتقل می‌شود. برای نمونه خریدار جانشین فروشنده در مورد مبیع متهب جانشین واهب در عین موهوبه و موصی له جانشین موصی در موصی به است، حال سخن بر سر این است که آیا قائم مقام خاص از هر لحاظ جانشین فروشنده و یا مالک می‌شود؟ از دیدگاه حقوق فرانسه در قائم مقامی خاص آثار قراردادهایی که فروشنده در مورد مال معین منعقد نموده به خریدار منتقل می‌شود. به عبارت دیگر قراردادهایی که مالک در مورد مال یا حق معینی منعقد کرده باشد در برابر خریدار یا منتقل‌الیه قابل استناد است، ولی حق مطالبه خسارت‌های مبتنی بر ضمان قهری به خریدار منتقل نمی‌شود. برای نمونه خسارتی که مالک می‌توانست از راننده خطاکار بگیرد اگر اتومبیل را منتقل نماید خریدار نمی‌تواند چنین خسارت‌هایی را مطالبه نماید. در حقوق ایران قانون‌گذار درباره انتقال چنین حقوقی به خریدار ساکت است. به نظر دادگاه، در پاسخ به سوالات فوق باید بین قراردادهایی که سازنده حقوق عینی هستند با قراردادهایی که سازنده تعهد هستند، تفاوت گذاشت. در مورد قراردادهای ناظر بر حقوق عینی وضعیت قائم مقام خاص بسان شخص ثالث است. زیرا حقوق عینی در برابر همگان قابل استناد است، موقعیت قائم مقام خاص مانند دیگران است. برای نمونه شخصی در زمین همسایه حق ارتفاقی دارد و آن زمین را به دیگری می‌فروشد حق ارتفاقی که در زمین همسایه داشت (ارتفاق مثبت) به همراه مبیع به خریدار یا قائم مقام خاص منتقل می‌شود در صورتی هم که همسایه زمین خود را منتقل نماید (ارتفاق مدنی) خریدار نمی‌تواند مانع از حق ارتفاق دیگران شود. (ماده ۱۰۲ ق.م) اما در مورد قراردادهای تعهدساز نیز باید بین دو فرض تفاوت قائل شد: تعهدات قراردادی که درباره مبیع صورت گرفته گاهی جنبه منفی داشته و دین هستند و گاهی نیز جنبه مثبت و طلب هستند. به عبارت بهتر آیا دیون و مطالبات فروشنده در مورد مبیع به خریدار منتقل می‌شود؟ در واقع در این پرونده سخن بر سر مطالبات فروشنده است. سوال این است که کدام یک از مطالبات مالک در مورد معامله به خریدار یا قائم

مقام خاص منتقل می‌شود؟ در قوانین موضوعه حکم صریحی در این مورد وجود ندارد. به نظر دادگاه از روح قانون مدنی و متون فقهی چنین بر می‌آید که حقوقی را که منتقل الیه بدست می‌آورد آن‌هایی هستند که ناظر به اوصاف آن مال و توابع و ملحقات مبیع به شمار می‌روند؛ زیرا تعهد فروشنده به تسلیم مبیع شامل توابع و ملحقات مبیع و هر چیزی است که برای استفاده دایمی از آن لازم است (ماده ۳۸۳ ق.م). بر اساس قاعده التابع «تابع، نیز چنانچه چیزی حقیقتاً یا حکماً تابع چیزی باشد در انتقال نیز از آن تبعیت می‌کند؛ زیرا گاهی مال دارای توابعی است که برای استفاده از آن ضرورت دارد عرف چنان آن‌ها را وابسته به مبیع اصلی می‌داند که ضرورتی نمی‌بیند قرارداد مستقلاً درباره انتقال توابع بسته شود یا در بیع اصلی نام آن‌ها بیاید و اینها خود به خود منتقل می‌شود. ماده ۳۵۶ ق.م در این باره می‌گوید: هر چیزی که برحسب عرف و عادت جزء یا از توابع مبیع شمرده شود یا قرائن دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در بیع و متعلق به مشتری است... ولی برخلاف حقوق عینی و توابع مبیع که خودبه‌خود به همراه مبیع منتقل می‌شوند، حقوق شخصی به قائم مقام خاص منتقل نمی‌شود. حق مطالبه خسارت نیز از این دسته است، زیرا حق عینی نیست، بلکه دینی است و ناشی از قرارداد هم نیست که گفته شود آثار قراردادهای الزام آور مالک به فروشنده منتقل می‌شود (ماده ۲۱۹ ق.م). علاوه بر این چنین حقی را عرفاً نمی‌توان از جمله توابع مبیع شمرد؛ زیرا بر اساس مقررات قانون مدنی غیر از مبیع توابع آن نیز به خریدار منتقل می‌شود و حقوق دیگری برای خریدار قابل تصور نیست قانون مدنی هم در ماده ۳۵۹ در این باره اعلام می‌دارد که هرگاه دخول شیئی در مبیع عرفاً مشکوک باشد، آن شیء داخل در بیع نخواهد بود مگر آنکه تصریح شده باشد. پس به طور کلی از مقررات پراکنده‌ای که در این زمینه وجود دارد (مواد ۳۰، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۲۱۹، ۱۰۲، ۱۹۸، ۳۸۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹ ق.م. و مواد ۲۴۲ و ۲۴۸ ق.ا.ح.) چنین استنباط می‌شود که خریدار علاوه بر مبیع توابع آن را نیز به دست می‌آورد و مطالبه خسارت بر مبنای ضمان قهری از آثار قراردادهای مالک یا توابع مبیع محسوب نمی‌شود تا بتوان خریدار را قائم مقام فروشنده دانست. بنابراین، به استناد ماده ۲ ق.آ.د.م به دلیل عدم احراز قائم مقامی خواهان‌ها در دعوای مسئولیت مدنی، قرار عدم استماع دعوای مطروحه را صادر می‌کند.»

## ۲. نقد و بررسی رأی صادره

یکی از قوانین و مقرراتی که در رابطه با تملک و تصرف املاک اشخاص که توسط دولت و شرکت‌های دولتی صورت می‌گیرد و امروزه مجری است، «لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت (مصوب ۱۳۵۸/۱۱/۱۷)» می‌باشد. به موجب ماده ۱ لایحه قانونی مذکور، هرگاه املاک و اراضی اشخاص اعم از حقیقی یا حقوقی

حقوق خصوصی، برای اجرای طرح‌های عمومی، عمرانی و نظامی دستگاه‌های اجرایی لازم و ضروری باشد و به تأیید بالاترین مقام دستگاه اجرایی برسد، دستگاه اجرایی می‌تواند ولو بدون رضایت مالک خصوصی، آن را به تملک خویش در آورد و مالک خصوصی بهای عادلانه ملک تملک شده را دریافت نماید. به موجب ماده ۴ لایحه قانونی فوق‌الذکر، در صورت عدم حصول توافق در خصوص قیمت عادلانه با تعیین یک کارشناس از سوی دستگاه اجرایی، یک کارشناس از سوی مالک خصوصی و یک کارشناس نیز با توافق طرفین و در صورت عدم توافق با تعیین از سوی دادگاه، نسبت به مقدار بهای عادلانه با رأی اکثریت تصمیم‌گیری به عمل می‌آید. به بیان دیگر ماهیت تملک توسط دستگاه اجرایی، یک نوع ایقاع بوده چراکه با اراده یک‌طرفه دستگاه اجرایی به عنوان یک شخص حقوقی حقوق عمومی صورت می‌گیرد. در مانحن فیه نیز ملکی در اجرای طرح کمربندی به تملک دولت در می‌آید و مالک خصوصی آن در زمان تملک ملک، مطالبه بهای عادلانه را نمی‌نماید و پس از گذشت سال‌ها، ملک را به شخص ثالثی در قالب عقد بیع واگذار می‌نماید و منتقل‌الیه که همان خریدار است به عنوان قائم‌مقام مطالبه بهای عادلانه را می‌نماید. اما دادگاه نخستین، با عدم پذیرش قائم‌مقامی به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم استماع دعوا صادر می‌نماید. به موجب این ماده: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند.»

دادگاه برای عدم پذیرش قائم‌مقامی به مبحث توابع مبیع متمسک می‌شود. آنجا که می‌نویسد: «... براساس قاعده التابع تابع نیز چنانچه چیزی حقیقتاً یا حکماً تابع چیزی باشد، در انتقال نیز از آن تبعیت می‌کند؛ زیرا گاهی مال دارای توابعی است که برای استفاده از آن ضرورت دارد. عرف چنان آن‌ها را وابسته به مبیع اصلی می‌داند که ضرورتی نمی‌بیند قرارداد مستقلی درباره انتقال توابع بسته شود یا در بیع اصلی نام آن‌ها بیاید و این‌ها خود به خود منتقل می‌شود...» در ادامه هم قاضی محترم بیان می‌دارد حق مطالبه زیان از توابع مبیع محسوب نشده و به عبارت فقهی از حقوق قائم به شخص بوده، ایشان در این باره این‌گونه نگارش می‌کنند: «برخلاف حقوق عینی و توابع مبیع که خود به خود به همراه مبیع منتقل می‌شوند، حقوق شخصی به قائم‌مقام خاص منتقل می‌شود. حق مطالبه خسارت نیز از این دسته است. زیرا حق عینی نیست بلکه دینی است...» دادگاه در نهایت به اصل عدم اشاره می‌کند و بیان می‌دارد: «قانون مدنی هم در ماده ۳۵۹ در این باره اعلام می‌دارد که: هرگاه دخول شیئی در مبیع عرفاً مشکوک باشد، آن شیء داخل در بیع نخواهد بود مگر آنکه تصریح شده باشد.» همین رویکرد توسط محاکم دیگر در پرونده‌های مشابه نیز اتخاذ شده است.

در دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۰۴۰۱۲۳۸ مورخ ۹۳/۰۹/۱۶ شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر

استان تهران بیان شده است: «... خواهان اولیه (تجدید نظر خواننده) هیچ مدرکی بر اینکه می تواند به قائم مقامی مالک قبلی به استناد آن مدرک از مسئول حادثه زیان بار مطالبه خسارت نماید ارائه نداده است و از طرفی مالک فعلی ملک با وضعیت موجوده ملک را ابتیاع نموده و غیر از حقوق مالکانه هیچ گونه حقی به وی واگذار نشده است...»

در دادنامه شماره ۲۶۴ مورخ ۱۳۸۳/۳/۸ شعبه ۲۸ دادگاه تجدید نظر استان تهران نیز بیان شده است: «... در حقیقت این واقعه در حکم تلف است، یعنی از آن تاریخ مال تلف شده و قیمت آن به مالک تعلق می گیرد و مالک در آن زمان خانم... بوده نتیجه این می شود که خواهان مذکور، قائم مقام خانم... در این قیمت مال تلف شده، نمی باشد...»

گرچه احکام فوق الذکر دادگاهها با نسبی بودن حق دینی و عدم امکان استناد به آن در برابر اشخاص ثالث نیز سازگار است و همخوانی دارد، اما به نظر برخی از حقوق دانان در صورتی که زیان به بخشی از مال وارد شده باشد، می توان قائم مقامی را برای مطالبه زیان وارده پذیرفت و بر این باور هستند خریدار مالک مبیع شده و طبیعی است که دارای این حق است مانند هر مالک دیگری، خسارت وارده به مبیع را مطالبه نماید (میرشکاری، ۱۴۰۲: ۵۸۰ و ۵۸۵).

مهم ترین نقدی که به رأی فوق الذکر وارد است این می باشد که زمانی که ملک مالک پیشین توسط دولت به تملک در آمده و در واقع اخراج مالکیت مالک اولیه رخ داده، چگونه ممکن است مالی که حین البیع وجود ندارد و متعلق به غیر است در قالب عقد بیع واگذار گردد؟ مگر نه آنکه به موجب ۳۶۱ قانون مدنی «اگر در بیع عین معین معلوم شود که مبیع وجود نداشته بیع باطل است.» حال سؤال اینجاست در این زمینه رویکرد صائب کدام است؟ انتقال حق مطالبه خسارت به مشتری یا عدم انتقال آن؟ در بخش آتی به این بحث خواهیم پرداخت.

### ۳. ارائه راه حل پیشنهادی

در مسئله مربوط به انتقال حق مطالبه زیان به خریدار، ابتدا باید میان خسارتی که منجر به تلف جزئی مبیع می گردد با خسارتی که مبیع را کلاً و از اساس تلف می نماید قائل به تفکیک شد: در حالت نخست میان برخی حقوق دانان و رویه قضایی اختلاف است که در ادامه راه حل صائب بیان خواهد شد، ولی در حالت دوم، تلف کلی مبیع پیش از انتقال، بیانگر این است که از ابتدا بیعی فاقد موضوع منعقد شده است و با توجه به اینکه بیع بدون موضوع باطل است، در نتیجه، مشتری نمی تواند قائم مقام بائع محسوب گردد. البته می توان این نظر را تا اندازه ای تعدیل نمود و می توان عقد بیع را در واقع همان قرارداد انتقال طلب دانست که شخص بائع و خریدار به اشتباه و بنابر عدم آگاهی حقوقی از این قالب استفاده نموده اند. یکی از صاحب نظران علم حقوق در این باره این گونه می نویسد: «در واقع، دو سوی

چنین قراردادی می‌داند که ملکی که تبدیل به راه شده، دیگر قابل استرداد به مالکش نیست، پس حقیقتاً قصد آن‌ها خریداری خود ملک نیست، آن‌ها به دنبال راهی هستند تا خریدار بتواند طلب مالک پیشین را مطالبه کند اما از آنجا که قالب تعیین شده برای انتقال طلب در نظام حقوقی ما (یعنی عقد حواله) شناخته شده نبوده و تازه در آن رضایت بدهکار لازم است، سراغ قالب شناخته شده مرسوم و در دسترس یعنی بیع رفتند.» (میرشکاری، ۱۴۰۲: ۵۸۰ و ۵۸۸).

برای اینکه به این پرسش پاسخ دهیم در خسارت جزئی به مال آیا حق مطالبه گرامت به خریدار منتقل می‌گردد از سه منظر قابلیت انتقال حق، قاعده اقدام و اصول مسئولیت مدنی این سؤال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۳-۱. تکیه بر قابلیت انتقال حق

حق نوعی سلطنت بر چیزی که یا متعلق به عین است مانند حق تحجیر و حق رهن و حقی که طلبکاران در ترکه میت دارند و یا متعلق به عقد است مانند حق خیار در عقد و یا متعلق به شخص است مانند حق قصاص<sup>۱</sup> (یزدی، ۱۴۱۰: ۵۵) و به نظر برخی از فقها، تمام اقسام حق، قابل اسقاط هستند و آنچه محل تردید است قابلیت نقل و انتقال آن به غیر است<sup>۲</sup> (جزایری، ۱۴۱۶: ۱۴۲).

از دیدگاه این دسته فقها اقسام حق به شرح زیر است: ۱. حقوقی که فقط قابل اسقاط هستند، مثل حق قصاص. ۲. حقوق قابل اسقاط و نقل بلاعوض، مانند حق قسم. ۳. حقوق قابل اسقاط و نقل تبرعی و معوض، مثل حق تحجیر. ۴. حقوق قابل اسقاط و انتقال قهری و درعین حال غیرقابل نقل ارادی، مانند حق خیار که به وارث منتقل می‌گردد، ولی به عقیده برخی فقها نقل آن به دیگری صحیح نیست (محقق داماد، ۱۳۸۱: ۲۸۵). باتوجه به مطالب فوق، باید تشخیص داد حق مطالبه زیان قابل نقل به دیگری است یا خیر؟

به طور خلاصه باید بیان داشت حق اگر قائم به مال تشخیص داده شود به همراه مال انتقال می‌یابد لکن اگر قائم به شخص تشخیص داده شود، قابل انتقال نیست. اولین مرحله‌ای که برای تشخیص وابستگی حق به شخص یا عین بودن آن می‌تواند معیار عمل قرار بگیرد، جعل حق در زمان جعل می‌باشد. بدین توضیح که باید توجه کرد حق منشأ قراردادی دارد یا قانونی. اگر منشأ قراردادی دارد به همان قرارداد مراجعه نمود و قائم به شخص یا قائم به عین بودن حق را دریافت و اگر منشأ قانونی

۱. إنَّ الحَقَّ نوع من السلطنة على شيء متعلق بعين كحق التحجير و حق الزهانة و حق الغرماء في تركة الميتا و غيرها كحق الخيار المتعلق بالعقد أو على شخص كحق القصاص و حق الحضانة و حق القسم.

۲. أن ما لا يقبل لإسقاط ليس حقا، بل هو حكم، فحق الأبوّة والسلام والحضانة والولاية ونحوها مما لا يقبل لإسقاط غير مندرجة في الحق المصطلح حتى يصح تقسيم الحق الى ما يقبل لإسقاط و ما لا يقبله.

دارد نیز به همین صورت عمل نمود (رضوی و رضوی، ۱۳۹۸: ۳).

برای مثال در ماده ۱۲ قانون کار بیان شده است: «هر نوع تغییر حقوقی در وضع مالکیت کارگاه، از قبیل فروش یا انتقال به هر شکل، تغییر نوع تولید، ادغام در مؤسسه دیگر، ملی شدن کارگاه، فوت مالک و امثال این‌ها، در رابطه قراردادی کارگرانی که قراردادشان قطعیت یافته است مؤثر نمی‌باشد و کارفرمای جدید، قائم مقام تعهدات و حقوق کارفرمای سابق خواهد بود.» در این ماده، خود قانون‌گذار تکلیف قائم مقامی را مشخص نموده است. سؤال اینجاست در مواردی که قرارداد یا قانون در این زمینه ساکت بوده تکلیف چیست؟ در این جا به نظر می‌رسد باید میان انتقال قهری و انتقال قراردادی مال تفکیک قائل شد. در انتقال قهری نظیر فوت و ارتداد، کلیه حقوق و تعهدات اشخاص، پس از فوت ایشان به ورثه آن‌ها به طور قهری منتقل می‌گردد. به این ترتیب همه حقوق و تعهدات طرف قرارداد که از عقد منبعت گردیده باشد نیز پس از فوت او به وراث او انتقال می‌یابد، مگر اینکه آن حقوق و تعهدات مقید به شخص مورث باشد (شهیدی، ۱۴۰۱: ۲۴) نظیر تولید در وقف و خیار شرط برای شخص ثالث<sup>۱</sup> (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۷۷). بنابراین در انتقال قهری اصل بر انتقال کلیه حقوق است مگر اینکه حقی به موجب دلیل خاصی خارج گردد که در مورد انتقال حق مطالبه زیان به ورثه این دلیل مفقود است و منع آن نیز با بسیاری از ادله مخالف است<sup>۲</sup> (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۳: ۴۱۰). اما در انتقال قراردادی زمانی که موضوع قرارداد به منتقل‌الیه انتقال می‌یابد حقوقی که به عین مال وابسته هستند و در واقع به اعتبار ملک جعل گردیده‌اند و شخصیت مالک در آن‌ها تأثیری ندارد نیز به منتقل‌الیه انتقال می‌یابد.

یکی از حقوق دانان در این باره بیان می‌دارند: «تعهدات و دیون غیر وابسته به مال انتقال دهنده مال به قائم مقام خاص (منتقل‌الیه مال) منتقل نمی‌شود، همچنانکه حقوق او انتقال نمی‌یابد و این امر یکی از تفاوت‌های اساسی بین قائم مقام عام و قائم مقام خاص در حقوق ایران و فرانسه است.»

۱. والمروی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم: «ماترک المیت من حقِّ فلوارته». قال الشیخ الأنصاری: «الاستدلال العلی هذا بالحکم بالکتاب والسنة الوارد ینفی إرث ماترک المیت یتوقف علی ثبوت أمرین: أحدهما: کون الخیار حقاً، لآحکماً شرعياً کالاجازة لعقد الفضولی، وجواز الرجوع فی الهبة و سائر العقود الجائزة... الثانی: کونه حقاً قابلاً للانتقال، لیصدق أنهم ما ترکة المیت، بأن لا یكون وجود الشخص و حیاته مقوماً له، و إلا فمث لحق الجلس فی السوق والمسجد، وحق الخیار المجمعول للأجنبی وحق التولية و النظارة غیر قابل للانتقال، فلا یورث.

۲. لو فرض أن صیاداً نصب شبکته لاصطیاد السمک ثبت له بنفسه ذها عملیة حق الحیازة، فلو مات بعد ذلک وقیل أن صید شیئاً، ینتقل الحق إلی ورثته، بناءً علی الأصل المتقدّم من أن کل حق یورث إلا ما خرج بالدلیل، فیشمله قوله صلی الله علیه وآله وسلم: «ماترکة المیت من حقِّ فلوارته»

(شهیدی، ۱۴۰۱: ۱۰۷)

در ماده ۱۰۲ قانون بیان می‌گردد: «هرگاه ملکی کلاً یا جزئاً به کسی منتقل شود و برای آن ملک حق الارتفاقی در ملک دیگر یا در جزء دیگر همان ملک موجود باشد آن حق به حال خود باقی می‌ماند مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد.» علت این حکم این است حق ارتفاق جزو حقوق عینی بوده و وابسته به مال می‌باشد، لذا به همراه مال منتقل می‌گردد. در فقه نیز همین نکته وجود دارد. به عنوان مثال در عقد کفالت مطرح گردیده است که اگر مکفول‌له، حقی که به نفع او بر ذمه مکفول بوده را با قراردادی چون بیع، صلح به دیگری منتقل نماید کفالت منفسخ می‌گردد؛ حال آنکه در انتقال قهری از طریق ارث با موت مکفول‌له حق وی به ورثه‌اش منتقل می‌گردد<sup>۱</sup> (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۶۴۳).

در اینجا باید اضافه نمود که هرگاه در وجود یا عدم حق یا تعهدی نسبت به مال مورد معامله یا وابسته بودن حق و تعهدی به مورد معامله تردید حاصل گردد، مطابق اصل باید وجود یا وابسته بودن آن حق را منتفی دانست. این اصل که یکی از اصول عملی حاکم در بسیاری از مسائل فقهی و حقوقی است، به گونه‌ای در ماده ۳۵۹ قانون مدنی مقرر داشته شده است (شهیدی، ۱۴۰۱: ۱۰۸). این ماده مقرر می‌دارد: «هرگاه دخوال شیئی در مبیع عرفاً مشکوک باشد آن شیء داخل در بیع نخواهد بود مگر آنکه تصریح شده باشد.» ممکن است بیان شود اگر پس از انتقال عین در بقاء و عدم بقاء حقوق متعلق به عین تردید حاصل گردد، استصحاب مقتضی بقای حقوق است و منشأ شک هم شک در قائم به عین یا قائم به شخص بودن حق است. ولی در پاسخ می‌توان گفت در این فرض امکان اجرای استصحاب به دلیل تغییر موضوع وجود ندارد<sup>۲</sup> (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۴۸۶).

### ۳-۲. تکیه بر قاعده اقدام

یکی از قواعد فقهی که می‌تواند دلیل بر عدم امکان مطالبه زیان توسط شخص ثالث یا همان مشتری نماید، قاعده فقهی اقدام است. این قاعده به طور خلاصه بیان می‌نماید شخصی که احترام مال و جان خویش را مراعات ننموده و به زیان خویش اقدام نموده نمی‌تواند بابت خسارتی که به وی وارد شده است مطالبه خسارت نماید. بنابراین اگر خریدار مالی را به بیشتر از مقدار متعارف خریداری نماید یا مال خویش را کمتر از ثمن متعارف بفروشد، او خود احترام مال خویش را ساقط

۱. الأقرب انتقال حق الكفالة إلى الوارث. ولوانتقل الحق عن المستحق ببيعاً وإحالة أغيرها برئ الكفيل.

۲. تعذر الاستصحاب لتغيير موضوع، أو معارضة بمثل، أو نحو ذلك، أو في بعض الصور الدیلا حجیة للاستصحاب فیہ علی قول بعض كالشك فی المزیل، أو حکم الإجماع، أو الحکم الوضعياً و مطلقاً بناء علی عد محجیة الاستصحاب مطلقاً، كما زعمه بعض.

نموده و نمی تواند مدعی جبران خسارت گردد.<sup>۱</sup> (موسوی، ۱۳۹۲: ۴۶۱) در مانحن فیه نیز شخصی که مال خسارت دیده را خریداری نموده در صورتی که علم به آن داشته باشد به ضرر خوش اقدام نموده فلذا حق مطالبه غرامت ندارد. طی استفتایی که نگارندگان از دفتر آیت الله مکارم شیرازی درباره امکان انتقال حق مطالبه خسارت به مشتری به عمل آورده، پاسخ ایشان بدین شرح است: «چنانچه مشتری با آگاهی از خسارت وارده به مال آن را خریداری نموده، نمی تواند خسارتی مطالبه نماید.» از جواب ایشان مستفاد می گردد چون خریدار با علم مبیع را خریداری نموده دیگر حق مطالبه خسارت را ندارد. مضافاً بر اینکه یکی از شرایط زیان قابل مطالبه این است که ضرر باید جبران نشده باشد لذا در هر موردی که به وسیله ای از خسارت دیده جبران خسارت صورت گیرد، زیان از بین رفته و نمی توان آن را دوباره مطالبه نمود. چراکه هر خسارت تنها یکبار قابلیت جبران دارد. اگر خریدار عالم به این زیان هم نباشد، می تواند با استفاده از اختیار عیب معامله را فسخ کند یا مطالبه ارش نماید. در این فرض به دلیل این که خریدار علم و آگاهی به معیوب بودن مبیع نداشته مشمول قاعده اقدام نمی گردد ولی چون قانون گذار برای جبران خسارت مشارالیه طریق مخصوصی (حق فسخ یا مطالبه ارش) پیش بینی نموده است، امکان مطالبه خسارت توسط خریدار از عامل زیانی که در زمان مالکیت بایع به مبیع ضرر زده وجود ندارد چراکه قبول این امر تالی فاسدی در پی دارد و آن هم مستلزم قبول دریافت خسارت از خسارت است. بدین توضیح که یکی از شرایط مطالبه زیان، خسارت جبران نشده است حال آن که در مانحن فیه با قبول امکان مطالبه خسارت توسط خریدار وی دارای حق فسخ قرارداد و مطالبه ارش از بایع نیز می باشد در حالی که زیان وی یکبار جبران شده است. مضافاً بر اینکه نمی توان با فرض دریافت خسارت توسط خریدار از شخصی که در زمان مالکیت بایع به مبیع خسارت وارد نموده قائل به سقوط حق فسخ یا مطالبه ارش شد چراکه این دو حقی است که موجب قانون برای خریدار جاهل به مبیع معیوب در نظر گرفته شده و اسباب سقوط آن هم در قانون مشخص است و این امر (جبران خسارت) نمی تواند سبب سقوط اختیار در نظر گرفته شود. همچنان که در ماده ۴۲۱ قانون مدنی قید شده اگر کسی که طرف خود را مغبون نموده تفاوت قیمت را بدهد، اختیار غبن ساقط نمی گردد. اصل استصحاب نیز مؤید همین نظر است. چراکه با خرید مبیع معیوب توسط خریدار جاهل به عیب آن یقین حاصل می گردد اختیار عیب

۱. والمراد منها: هو الإقدام على الضرر و إسقاط الضمان بمعنى أن المالك العاقل البالغ إذا أقدم على إسقاط احترام ماله و اختاره بنفسه الخسارة المالية على نفسه سقط ضمانه، كأن يشتري شيئاً بأكثر من الثمن المتعارفاً و يبيع ماله بأقل من الثمن المتعارف، فهو أسقط احترام ماله بنفسه، وهذه القاعدة من القواعد المشهورة التي يستدلون لنفي الضمان في مواضع عديدة منأبوا بالفقه.

برای خریدار تحقق پیدا نموده ولی با فرض دریافت خسارت توسط خریدار از عامل واردکننده زیان به مبیع در زمان مالکیت بایع این شک ایجاد می‌گردد که آیا خیار به وجود آمده به لحاظ جبران خسارت و انتفای ضرر منتفی شده است یا خیر؟ در این هنگام با حقوق یقین سابق به شک لاحق حکم به بقای خیار عیب داده می‌شود.

### ۳-۳. تکیه بر اصول مسئولیت مدنی

یکی از اصول حاکم بر مسئولیت مدنی اصل جبران کامل زیان است. بدین معناکه میزان غرامت پرداختی توسط عامل زیان به خسارت دیده عیناً برابر زبانی که زیان دیده تحمل نموده باشد و نه کمتر و نه بیشتر از آن. این اصل هم ضامن منافع عامل زیان و هم زیان دیده است چراکه از یک سو عامل زیان را مکلف به جبران خسارت کامل زیان دیده می‌نماید تا بخشی بلاجبران باقی نماند و از سوی دیگر از مسئولیت مدنی ابزاری برای سودجویی شخص زیان دیده قرار نمی‌دهد. در ما نحن فیه نیز شخصی که مالی را با خسارت خریداری نموده فی الواقع میزان خسارت وی در ثمن لحاظ شده و متناسب با آن قیمت آن را خریداری نموده است، بنابراین متحمل خسارت نگردیده تا جبران آن را مطالبه نماید. البته این نکته نیز ناگفته نماند برخی از حقوق دانان اصلاً جایگاهی برای اصل لزوم جبران کلیه خسارات در قوانین ایران و فقه قائل نیستند چراکه هیچ اشاره‌ای به لزوم جبران همه خسارات ندارد و در هر قانون صرفاً به بخشی از خسارات قابل جبران اشاره گردیده و استنتاج این اصل نتیجه نظریه پردازی دکترین بوده است (بابایی، ۱۳۸۴: ۵۰ و ۵۴). مؤید این سخن این است که قانون‌گذار در مواد قانون مدنی تنها از جبران خسارات خاصی سخن گفته و حکمی در مورد دیگر خسارات مادی و غیرمادی نظیر تحمیل هزینه، عدم النفع و خسارات معنوی نیاورده است. در قانون مسئولیت مدنی نیز با وجود اینکه جبران ضرر در طیف وسیعی از خسارات را به رسمیت می‌شناسد، ولی متعرض همه انواع خسارات نظیر رنج روحی ناشی از دست دادن یا لذت از محیط زیست سالم و تخریب زیست نشده و این ادعا که خسارات مذکور در قانون مسئولیت مدنی جنبه حصری نداشته و جنبه تمثیلی داشته نیاز به دلیل دارد چراکه خلاف نص بوده و با مراجعه به حقوق آلمان - که منبع ماده یک قانون مسئولیت مدنی ما بنظر می‌رسد - جبران کلیه خسارات نیز در آنجا به رسمیت شناخته نشده است. در قانون مجازات اسلامی نیز تنها در مورد خسارات بدنی و جانی سخن به میان آمده و در مورد هزینه درمان و ازکارافتادگی حکمی به میان نیامده است (بابایی، ۱۳۸۴: ۵۰ و ۵۴). در فقه نیز فتاوای بسیاری از فقیهان در مورد عدم امکان جبران کلیه خسارات وجود دارد. (از آن جمله نظر فقهای شورای نگهبان مبنی بر مغایرت موادی از قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص خسارت تأخیر تأدیه به تاریخ ۱۳۶۲/۸/۲۵ و ۱۳۶۴/۴/۱۲ و ۱۳۶۷/۱۰/۱۴؛ نظر شورای نگهبان به شماره نامه ۴۰۶۲۷/۳۰/۸۹ مورخ ۱۳۸۹/۹/۱ که پرداخت مازاد

بر دیه را خلاف شرع اعلام نمود.) فلذا با توجه به مطالب فوق الذکر نباید به هر طریق مخالف اصول و مسلمات فقهی - حقوقی به دنبال جبران کلیه خسارات شخص زیان دیده بود.

نکته دیگر آن که در فرض عدم علم مشتری به وقوع خسارت نسبت به مبیع، باز هم وی نمی تواند از عامل واردکننده زیان به مبیع که در زمان مالکیت وی نبوده مطالبه خسارت کند چراکه یکی از اصول کامل بر نظام جبران زیان استنادپذیری و وجود رابطه سببیت میان عمل عامل زیان و ضرر زیان دیده است. حال آن که در فرض مذکور خسارت وارده به مشتری از طریق خرید مبیع خسارت دیده، مستند به بایع بوده نه عامل زیان. و وی نیز می تواند مطابق ماده ۴۲۲ قانون مدنی معامله را فسخ و یا ارش دریافت نماید. در همین راستا طی استفتایی که نگارندگان، از دفتر آیت الله سیستانی راجع به حقوق خریدار جاهل نسبت به مال خسارت دیده و امکان یا عدم امکان انتقال حق مطالبه غرامت به وی به عمل آورده، مرقوم داشته اند: «منتقل نمی شود ولی او می تواند معامله را فسخ کند.» همچنین یکی دیگر از شرایط ضرر قابل مطالبه مستقیم و بلاواسطه بودن است یعنی میان عامل ورود زیان و خسارت وارده از نظر عرف واسطه و عامل دیگری نباشد حال آن که در این مورد، بایع به منزله واسطه است لذا وجود این شرط نیز مخدوش بوده و امکان مطالبه خسارت خریدار از واردکننده زیان که در زمان مالکیت وی نبوده وجود ندارد.

مطلبی که باید از لحاظ شکلی به آن توجه داشت این است که بقای مالکیت خواهان بر عین خسارت دیده، شرط دعوی مطالبه خسارت نیست چراکه آنچه در مسئولیت مدنی اهمیت دارد ورود ضرر از سوی عامل زیان به مال شخص زیان دیده است؛ فلذا با فرض انتقال مال زیان دیده به شخص ثالث هنوز خسارت وی از ضرر وارده تدارک و جبران نشده است تا قائل به سقوط امکان مطالبه خسارت شد. مضافاً بر اینکه ارزش مال کاهش پیدا نموده و مطمئناً در عوض انتقال مال مذکور نیز مؤثر بوده است. این مطلب به درستی در رویه قضایی نیز پذیرفته شده است. در پرونده ای در شعبه ۲۱۲ دادگاه عمومی حقوقی تهران وکیل خواننده همین ایراد را مطرح می کند که خواهان خودروی تصادفی را به شخص ثالث انتقال داده لذا ذی نفع محسوب نمی گردد ولی دادگاه بدوی طی دادنامه شماره ۴۲۸ مورخ ۱۳۹۱/۲/۲۷ بیان می نماید: «... دادگاه با رد ایراد وی نسبت به سمت خواهان و دفاع غیر موجه وی مبنی بر انتقال خودرو موضوع دعوی توسط خواهان به شخص ثالث با توجه به قاعده لاضرر و ضرورت جبران خسارات زیان دیده دعوی خواهان را ثابت تشخیص داده با استناد به مواد ۱ و ۲ قانون مسئولیت مدنی و ماده ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی حکم بر محکومیت خواننده به پرداخت .... صادر می نماید.» حکم صادره دادگاه بدوی طی دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۷۰۱۰۰۹ مورخ ۱۳۹۱/۹/۲۹ شعبه هفتم دادگاه تجدید نظر استان تهران عیناً تایید شد. در پرونده ای دیگر در شعبه ۲۰۹

دادگاه عمومی حقوقی تهران قاضی دادگاه با استناد به اظهارات وکیل خواهان مبنی بر این که مال زیان دیده (خودروی تصادفی) به شخص ثالث منتقل گردیده خواهان را در دعوی مطروحه ذی نفع ندانسته و در رأی خویش به شماره دادنامه ۶۶ مورخ ۱۳۹۱/۱/۳۰ بیان می‌دارد: «... نظر به اینکه وکیل خواهان در جلسه دادرسی اعلام داشته است که موکل وی (خواهان) خودرو خود را فروخته و انتقال داده است و در حال حاضر خودرو موضوع دعوی در اختیار و در مالکیت موکل وی نمی‌باشد، بنابراین خواهان در دعوی مطروحه ذی نفع نبوده و لذا استناداً به ماده ۸۹ ناظر بر بند ۱۰ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی قرار رد دعوی صادر و اعلام می‌گردد...» با تجدیدنظرخواهی از رأی صادره شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان تهران تجدیدنظرخواهی را وارد دانسته و ضمن نقض رأی صادره طی دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۱۰۰۷۴۳ مورخ ۱۳۹۱/۶/۱۹ بیان می‌دارد: «... دادنامه صادره به جهت مغایرت با مقررات قانونی مخدوش و مستوجب نقض است، زیرا بر فرض ورود ضرر و تحقق ارکان مسئولیت مدنی، جبران خسارت وارده، منوط به بقای مالکیت زیان دیده بر مال مربوطه نمی‌باشد؛ به همین جهت مستنداً به ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی، ضمن نقض دادنامه مذکور، پرونده عیناً جهت رسیدگی در ماهیت امر، به دادگاه محترم بدوی اعاده می‌گردد.»

البته ناگفته نماند اگر پس از انعقاد بیع، مشتری جاهل به معیوب بودن مبیع متوجه عیب مبیع گردد و در مقام اعمال خیار عیب برآید، بایع می‌تواند با وی توافق کرده و امکان مطالبه خسارت را به صورت ارادی به مشتری منتقل نماید تا وی خسارات احتمالی را از واردکننده زیان دریافت نماید. همین نکته در دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۰۴۰۱۲۳۸ مورخ ۱۳۹۳/۹/۱۶ شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان تهران مورد اشاره قرار گرفته است. آنجا که بیان می‌دارد: «... خواهان اولیه (تجدیدنظرخوانده) هیچ مدرکی بر اینکه می‌تواند به قائم مقامی مالک قبلی به استناد آن مدرک از مسئول حادثه زیان بار مطالبه خسارت نماید ارائه نداده است و از طرفی مالک فعلی ملک با وضعیت موجوده ملک را اکتیفاً نموده و غیر از حقوق مالکانه هیچ گونه حقی به وی واگذار نشده است، علیهذا به استناد ماده ۳۵۸ از قانون دادنامه معترض عنه را نقض نموده به جهت متکی نبودن ادعای معنون به ادله لازمه کافیه به استناد ماده ۲ و ۱۹۷ از قانون آیین دادرسی مدنی حکم بر بطلان دعوی صادر و اعلام می‌گردد.»

### نتیجه

یکی از مسائلی که ادبیات حقوقی ما درباره آن ساکت است ولی در رویه قضایی و محاکم پرونده‌های بسیاری در مورد آن وجود دارد، امکان یا عدم امکان قائم مقامی خاص خریدار نسبت به مطالبه زیان وارده به مبیع در زمان مالکیت بایع است. رویه اغلب دادگاه‌ها بر این است که حکم به عدم انتقال حق مطالبه غرامت به خریدار می‌دهند. حال آنکه صحیح آن است میان دو فرض تفکیک قائل

شد: فرض اول در جایی است که تمام مبیع در زمان مالکیت بایع تلف شده و از بین رفته است. بنابراین بیعی که نسبت به آن مال تلف شده صورت گرفته بیع باطل است، فلذا انتقال حق مطالبه خسارت همراه مبیع به مشتری موضوعاً منتفی است؛ لکن با یک تفسیر می‌توان این دیدگاه را تعدیل نمود و قائل به این نظر شد که عقد بیع که در این فرض منعقد گردیده فی الواقع همان قرارداد انتقال طلب بوده است که متعاملین به دلیل عدم آشنایی با این نهاد حقوقی، اشتبهاً قالب بیع را برای ابراز اراده باطنی خویش استفاده نموده‌اند. فرض دوم در جایی است که تنها قسمتی از مبیع در زمان مالکیت بایع خسارت دیده و وی بدون مطالبه حق خویش، آن را در قالب بیع به مشتری منتقل می‌نماید. در این فرض برخی از حقوق‌دانان بر این باور هستند حق مطالبه غرامت همراه مبیع به مشتری منتقل گردیده و وی قائم‌مقام خاص بایع در مطالبه زیان می‌گردد. حال آنکه در این پژوهش اثبات گردید اولاً حق مطالبه زیان یک حق قائم به شخص بوده نه حقی قائم به مال که همچون حق ارتفاق به خریدار منتقل گردد؛ ثانیاً در صورت عالم بودن خریدار به زیان دیده بودن مبیع، وی به ضرر خویش اقدام نموده و حق مطالبه خسارت ندارد و در صورت جاهل بودن خریدار نیز گرچه شامل قاعده اقدام نبوده ولی به دلیل در نظر گرفتن شیوه جبران خسارت توسط قانون‌گذار و قاعده منع اخذ خسارت از خسارت، خریدار نمی‌تواند خسارت وارده به مبیع را از عامل زیان مطالبه نماید. ثالثاً امکان مطالبه زیان از سوی خریدار برخلاف اصول حاکم بر مسئولیت مدنی است چراکه مشتری اساساً زبانی متحمل نشده به لحاظ اینکه وی ثمن مال خسارت‌دیده را پرداخت نموده است و اگر هم ثمن غیر متناسب با مبیع را تأدیه نموده بنابر اصل رابطه سببیت و استنادپذیری وقوع زیان به عامل زیان، خریدار حق مراجعه به بایع را خواهد داشت نه وارد کننده زیان به مبیع. نکته پایانی آنکه از لحاظ شکلی بقای مالکیت خواهان بر عین خسارت‌دیده، شرط دعوای مطالبه خسارت نیست و هم چنین بایع می‌تواند با توافق با مشتری حق مطالبه خسارت را به ایشان منتقل نماید.

## منابع

## فارسی

- بابایی، ایرج. (۱۳۸۴). نقد اصل قابلیت جبران کلیه خسارات در حقوق مسئولیت مدنی ایران. نشریه حقوق و سیاست، دوره هفتم.
- رضوی، سیدمحمد و رضوی، سیدعلی. (۱۳۹۸). بررسی کیفیت انتقال حق در نتیجه انتقال عین در فقه اسلامی و حقوق ایران. دو فصلنامه فقه مقارن، سال هفتم، شماره ۱۳.
- شهیدی، مهدی. (۱۴۰۱). حقوق مدنی (آثار قراردادها و تعهدات)، ج ۳، چ ۱۰، تهران: انتشارات مجد.
- صالحی، مقداد؛ دلشاد معارف، ابراهیم و سایر همکاران. (۱۳۹۴). قائم مقامی در مطالبه زیان از منظر مسئولیت مدنی. مجله مطالعات فقهی و فلسفی، سال ششم، شماره ۲۳.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۳). قواعد عمومی قراردادها. ج ۳، چ ۴، تهران: انتشارات سهامی انتشار.
- محقق داماد، مصطفی. (۱۳۸۱). قواعد فقه (بخش مدنی). ج ۱، چ ۵، تهران: انتشارات سمت.
- میرشکاری، عباس. (۱۴۰۲). رساله عملی در مسئولیت مدنی. چ پنجم، تهران: انتشارات سهامی انتشار.

## عربی

- انصاری، محمدعلی. (۱۴۱۵). الموسوعة الفقهية الميسرة. ج ۱، چ ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- جزایری، محمد جعفر. (۱۴۱۶). هدی الطالب الی شرح المکاسب. ج ۱، چ ۱، بی جا، ناشر طلیعة النور.
- جمعی از نویسندگان. (۱۴۲۳). موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت عليهم السلام. ج ۹، چ ۱، قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
- حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد. (۱۴۱۹). مفتاح الکرامه فی شرح القواعد العلامة. ج ۱۶، چ ۱، قم: موسسه نشر اسلامی.
- حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی. (۱۴۱۷). العناوین الفقهیة. ج ۱، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- موسوی، صمدعلی. (۱۳۹۲). القواعد الفقهیة فی کتاب تفصیل الشرعیة. ج ۱، چ ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع).
- یزدی، سیدمحمدکاظم. (۱۴۱۰). حاشیة المکاسب. ج ۱، چ ۴، قم: ناشر اسماعیلیان.